



پیغام عشق

قسمت دویست و چهل و نهم





برنامه ۸۵۸، غزل ۲۰۸۹ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۰۸۹

تَنْتَ زین جهان است و دل زان جهان

هوا یارِ این و خدا یارِ آن

تنِ ما یعنی فرمِ ما که گذراست از آنِ این جهان است و موردِ سوءاستفاده من‌ذهنی قرار گرفته است که می‌خواهد خدائیتِ ما را کاهش دهد و در همین محدودیتِ فرم نگه دارد، اما دلِ ما که بی‌نهایت است اهلِ فضای یکتایی‌ست و زندگی هر لحظه می‌کوشد تا دوباره او را به جایگاهِ اصلی خود برگرداند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۰۸۹

دلِ تو غریب و غمِ او غریب

نیند از زمین و نه از آسمان

ما در این جهانِ فرمِ غریب هستیم؛ جایگاهِ اصلی ما بر فرازِ آسمانِ یکتایی و عمقِ بی‌نهایت فضا‌داری‌ست.

غم‌های این جهان هم برای ما غریب هستند و از جنسِ ما نیستند؛ دو اصلِ متضادند، یکی حقیقتی عیان و جاودان، و دیگری توهمی گذرا.

دل سرنوشتی آسمانی دارد و مبارک، و من‌ذهنی با همانیدگی‌هایش در غم و نومیدی زمین‌گیر شده است و راهی به آسمان ندارد.

اما امتدادِ خدا که مولانا آن را به بازِ شاهی تشبیه کرده است به اقتضای تکامل و تبدیل باید زندگی زمینی را تجربه کند، اما شرطِ پروازِ دوباره به آسمانِ عدم، باز کردنِ کُنده‌های سنگینِ آفلین از پا و تقویتِ پروبالِ حضور به صبر و پرهیز و شکرگزاری‌ست.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۸۴۰

تو چو باز پای بسته، تن تو چو گنده بر پا

تو به چنگِ خویش باید که گره ز پا گشایی

چه خوش است زرّ خالص چو به آتش اندر آید

چو کند درون آتش هنر و گهرنمایی

مگریز ای برادر تو ز شعله‌های آذر

ز برای امتحان را چه شود اگر درآیی

به خدا تو را نسوزد، رخ تو چو زرّ فروزد

که خلیل زاده‌ای تو، ز قدیم آشنایی

پس همانیدگی‌ها مانند جسم ما، باورهای ما، اعضای خانواده و پول ما گنده‌های سنگینی ست که ما را به سمت جهان مادی می‌کشند. به سوی خواستن‌های بی‌ضرورت و نیاز.

اما ما زرّ خالص خداوند و انرژی بالقوه خداوند هستیم و هنر ما در این جهان بیرون کشیدن این انرژی خدایی از دل همانیدگی‌ها و خالص کردن آن در آتش صبر و پرهیز است.

این کار همان واهمانش است که می‌توانیم با پذیرش اتفاقات برگردیم به این لحظه و ناظر واکنش‌های من‌ذهنی باشیم؛ من‌ذهنی می‌خواهد ما براساس سود و زیان همانیدگی‌ها فکر و عمل کنیم، ما باید هشیارانه از این کار پرهیز کنیم.

من‌ذهنی صبر، شکر و پرهیز را آتش نشان می‌دهد اما ما خلیل زاده‌ایم. ما از اول از جنس عدم و دارای ثبات و سکون بوده‌ایم و در نهایت هم عدم خواهیم بود.



این آتش را زندگی برای سوزاندنِ من ذهنی محیا کرده است و برای ابراهیم از گلستان لطیفتر و از آب گواراتر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۰۸۹

ز خورشید یک جو چو ظاهر شود

بروید ز گردون ره کهکشان

یک دمِ خداوند می‌تواند ما را از افسانه من‌ذهنی نجات دهد؛ معجزه‌ای که برای هر کدام از ما رخ داده است و ما را پای

گنج حضور نشانده است همان مشکلاتِ خداست که به‌واسطه اتفاقی، دردی و یا ابتلائی تابیدن گرفته است.

اما این نور همیشه به‌واسطه درد پدید نمی‌آید؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است، نوری ست بر فرازِ نوری که با تابیدن در

خانه‌های تک تک ما، فرزندان ما را بیدار خواهد کرد و جهان را روشن و تابان خواهد ساخت.

قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۶

آن نور در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند و نامش در آن جا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیح

گویند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱

هر کجا تا بهم ز مشکلاتِ دمی

حل شد آن جا مشکلاتِ عالمی

ارادتمند شما، حسام مازندران



با عرض سلام خدمت استاد شهبازی عزیزم و همه دوستان گنج حضور

برداشتی از قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان

خلاصه داستان:

منافقان در رقابت با مسجد قُبا، مسجد ضرار را می‌سازند و از پیامبر درخواست می‌کنند که در آن مسجد نماز گزارد و ادعا می‌کنند که بنای این مسجد جهت اطعام مساکین و پناه دادن به بی‌پناهان است، اما در واقع آن‌ها نیت پلیدی داشتند و قصدشان ایجاد تفرقه بین مسلمانان بود، و زمانی که پیامبر از نیت پلیدی آن‌ها آگاه می‌شود، دستور می‌دهد آن مسجد را ویران کنند و آن‌جا را زباله‌دانی سازند.

مولانا در این حکایت، نفس آدمی را به مسجد ضرار تشبیه می‌کند که کانون فتنه و نفاق است. آدمی به سبب خودبینی، از این کانون پرخطر غافل است و به جای یافتن معایب و اصلاح خود به طعن و استهزای دیگران می‌پردازد.

نکات برداشت شده از این داستان:

نکته اول: هر انسان پس از آمدن به این جهان و هم‌هویت شدن با چیزهای آفل، در مرکزش مسجدی می‌سازد به نام مسجد ضرار، که این مسجد محلی است برای ضرر رساندن به خودش و دیگران، چون براساس جدایی و ستیزه با دیگران بنا شده است.

درمقابل این مسجد، مسجد دیگری وجود دارد به نام فضای یکتایی، که ساخته دست خداست و این مسجد معادل مسجد ساده پیامبر است که براساس وحدت و یکتایی و عشق بنا شده است.

نکته دوم:

من ذهنی دائماً دعا و عبادت می‌کند و از خدا می‌خواهد که به او توجه کند و پایش را در مسجد او بگذارد. خداوند از ما می‌خواهد که این مسجد را ویران کنیم و به مسجد او که فضای یکتاییست قدم بگذاریم.



اما قصد و نیت من ذهنی ویران کردن این مسجد ضرررسان و تفرقه‌انگیز نیست، بلکه عبادت‌های او هم برای گرفتن همانیدگی بیشتر و یا حفظ همانیدگی‌هاست.

خداوند به مسجدی که ضرر رساننده است و بر پایه جدایی ساخته شده، قدم نمی‌گذارد، و تا زمانی که ما این مسجد را ویران نکنیم و پا در مسجد خداوند که همان فضای یکتایی است قدم نگذاریم، نمی‌توانیم با خدا یکی شویم و جدایی ما ادامه دارد.

نکته سوم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۹

فرش و سقف و قُبّه‌اش آراسته

لیک تفریق جماعت خواسته

مسجدی را که ما برحسب همانیدگی‌ها ساخته‌ایم بسیار زیبا آراسته شده، ولی براساس تفرقه و جدایی ست و هیچ حس همدلی و وحدت با انسان‌های دیگر نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷ و ۴۱۸

همچو گور کافران، بیرون حُلل

آندرون قهر خدا عزّ و جل

چون قُبور آن را مُجَصّص کرده‌اند

پرده پندار پیش آورده‌اند

مسجد ما مثل گور کافران است که ظاهر بسیار مجللی دارد، اما درون آن آکنده از قهر خداوند است.



همه ما ظاهری زیبا برحسب همانیدگی‌ها ساخته‌ایم و از خودمان تصویری عالی به مردم نمایش می‌دهیم، درحالی‌که درونمان پر از درد و سیاهی و آلودگی‌ست.

نکته چهارم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۰

لطف کآید بی دل و جان در زبان

همچو سبزه تون بُود ای دوستان

لطف و رحمتی که از دل و جان و از صمیم قلب انسان نباشد، مانند سبزه‌ای‌ست که بر روی کثافات روییده، که نه می‌توان خورد و نه بو کرد.

حرف‌ها و رفتارهای قشنگی که از روی نیات من‌ذهنی آدا می‌شود، اصیل نیست و مانند سبزه روی سرگین است و باید از آن دوری کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹ و ۲۷۰

بر زبان نام حق و، در جان او

گندها از فکر بی‌ایمان او

ذکر با او همچو سبزه گلخن است

بر سر مبرز گل است و سوسن است

انسان منافق یعنی من‌ذهنی، نام خداوند را ظاهراً به زبان می‌آورد، ولی درونش به واسطه افکار بی‌ایمان او بوی گند می‌دهد، و ذکر خدا در دهان من‌ذهنی مانند سبزه‌ای‌ست که در گلخن حمام روییده و یا گل سوسنی است که روی کثافات رشد کرده است.



نکته پنجم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۲

سوی لطف بی وفایان خود مرو

کان پُل ویران بُود، نیکو شنو

با انسان‌های بی‌وفا و کسانی که بر عهد و پیمان‌شان پایدار نیستند و تعهد محکمی ندارند، نباید همراه شد، مخصوصاً در کار معنوی و کار روی خود، چون تعهد سست آن‌ها روی ما اثر می‌گذارد و ما را دلسرد می‌کند، و همراه شدن با این انسان‌های سست عنصر، مثل قدم زدن روی پُل ویران است که هر لحظه ممکن است فرو بریزد.

هرجا که لشگری شکست می‌خورد، به‌خاطر چند انسان ترسو و سست عنصر است که سلاح به دست می‌گیرند ولی تا یک تیری به سمتشان پرتاب می‌شود، فرار می‌کنند.

بعضی از من‌های ذهنی هم ادعا می‌کنند که می‌خواهند روی خودشان کار کنند و به خدا زنده شوند، و با ما همراه می‌شوند. ولی به محض این که تیری به سمت یکی از همانیدگی‌هایشان پرتاب می‌شود و موقع درد هشیارانه است، جا می‌زنند و کار روی خود را متوقف می‌کنند، و اگر ما دل به همراهی آن‌ها بسته باشیم، با رفتن آن‌ها کمر ما می‌شکند و یا با شنیدن حرف‌های دلسرد کننده آن‌ها، عزم ما هم برای ادامه راه سست می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۶

رو بگرداند چو بیند زخم‌ها

رفتن او بشکند پشت تو را

نکته ششم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۵۶



همچو پروانه شما آن سو دوان

هر دو دست من شده پروانه ران

ما مانند پروانه‌هایی هستیم که هر لحظه ناآگاهانه می‌خواهیم خودمان را در آتش درد و هم‌هویت شدگی بیندازیم. بسیاری از دعاهایی که می‌کنیم و درخواست‌هایی که از خداوند داریم، اگر مورد قبول حق قرار بگیرد به ضرر ماست و خداوند در بسیاری از موارد دعای ما را بر آورده نمی‌کند و به این طریق از ما محافظت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

بس دعاها کآن زیانست و هلاک

وز گرم می‌نشنود یزدان پاک

دست خداوند همواره ما را از آتش می‌رهاند و ما دوباره به سوی آتش می‌دویم.

نکته هفتم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۶۰

مسجدی بر جسر دوزخ ساختند

با خدا نرد دغاها باختند

جسر: پُل

نرد دغاها: به حیله و نیرنگ پرداختن

مسجدی که بر روی همانیدگی‌ها ساخته شده باشد مانند پُل است که بر روی دوزخ ساخته شده و هر آن ممکن است ما به قعر دوزخ سقوط کنیم.



عقل، قدرت، هدایت و حس امنیتی که از همانیدگی‌ها گرفته شود، همان پُل روی دوزخ است و با فروریزش هر کدام از این همانیدگی‌ها، ما به آتش درد فرو می‌رویم.

عیسی مسیح می‌فرماید: کسی که سخنان مرا بشنود و عمل کند مانند مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد، چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و بادها وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد، زیرا بنیادش بر سنگ بود.

اما کسی که این سخنان را می‌شنود و عمل نمی‌کند، هم‌چون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران بارید و سیل‌ها روان شد و بر آن خانه زور آورد، ویران شد و ویرانی‌اش عظیم بود.

باران و سیل و طوفان همین اتفاقات زندگی هستند که اگر ما پایه‌های زندگی‌مان بر ستون همانیدگی‌ها ساخته شده باشد، فوراً در اثر سیل حوادث فرو می‌ریزد و اگر بر ستون عدم استوار باشد، هیچ باد و طوفانی نمی‌تواند خللی در ما ایجاد کند و حال ما به هیچ چیز بیرونی بستگی ندارد.

نکته هشتم:

وقتی یک استاد یا عارف بزرگی، حقیقتی را به ما می‌گوید که به مذاق من‌ذهنی ما خوش نمی‌آید، ما نباید اعتراض کنیم، بلکه باید بدانیم که ما من‌ذهنی داریم و باید خودمان را اصلاح کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۷۹

چون گزیدی پیر، نازک دل مَباش

سُست و ریزیده چو آب و گل مَباش

نکته نهم:

اگر ما یک لحظه مرکزمان را عدم کنیم و به‌صورت حضور ناظر به فکرها و نیات درونی‌مان نگاه کنیم، متوجه پُر سرگین بودن مسجدمان می‌شویم.



درون ما آکنده از کتافات درد است.

خشم، کینه، نفرت، حسادت، مقایسه، تکبر، آرزوی مرگ و نابودی دیگران، عدم موفقیت دیگران، خشنودی از شکست یا ناخوشبختی دیگران، انتقام‌جویی، نقشه کشیدن برای به دردسر انداختن و زمین زدن دیگران.

ما حتی به‌عنوان عبادت و کار معنوی دعا‌هایی را می‌خوانیم که ساخته من‌ذهنی‌ست و اگر به معانی آن‌ها توجه کنیم، آرزوی مرگ و نفرین کردن به دیگران است و متوجه نیستیم با گفتن آن جملات، مرگ و نابودی را به سمت خودمان جذب می‌کنیم و به خودمان ضرر می‌رسانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۹۶

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان

زانکه بد مرگی‌ست این خوابِ گران

نکته دهم:

مسجدِ ضرار ما می‌تواند یکی از باورهای هم‌هویت شده ما باشد که شکل مقدّس دارد و به این دلیل ما می‌ترسیم که آن را ویران کنیم و مورد ملامت و نکوهش دیگران قرار بگیریم، درحالی‌که بیشتر این باورها بر مبنای جدایی و ستیزه بنا شده و هیچ جنبه وحدت‌بخشی ندارد.

ما دین و وحدت مجدد با خدا را که پیام همه انبیاء بود، تبدیل به یک‌سری باورهای تصنعی و ظاهری کرده‌ایم و با پیروان سایر ادیان یا مذاهب ستیزه می‌کنیم و آن‌چنان خودمان را در حلقه تنگی قرار داده‌ایم که حاضر نیستیم حتی کلامی از عقاید دیگران بشنویم و ندانسته آن‌ها را قضاوت می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۹

آبله‌هان تعظیم مسجد می‌کنند



در خرابی اهل دل جد می کنند

آن مجاز است، این حقیقت ای خُران

نیست مسجد جز درون سروران

من‌های ذهنی به بنای مسجد یا هر عبادتگاه دیگری تعظیم و تکریم می کنند، ولی صاحب‌دلان که همان انسان‌های به حضور رسیده‌اند را سخت مورد اهانت و ستم خود قرار می دهند. ای آدم‌های احمق هر عبادت‌گاهی جنبه صوری و مجازی دارد، درحالی که دل انسان کامل جنبه حقیقی دارد.

برای من‌ذهنی کوچک شدن و مُردن به من‌ذهنی ارزشی ندارد و اگر کسی این کار را بکند به دیده حقارت به او نگاه می کنند.

راستی و دُرستی، تسلیم، فضاگشایی برای من‌ذهنی یعنی ضعف. در صورتی که انسانی ضعیف است که با رفتار و گفتار دیگران بالا و پایین می شود.

خیلی از انسان‌ها به‌عنوان عبادت و کار معنوی اعمال و رفتارهایی را انجام می دهند که در شان یک انسان نیست، و با این اعمال و رفتار به خودشان و دیگران آسیب می زنند.

انسان‌ها به‌جای این که من‌ذهنی‌شان را قربانی کنند، از دین فقط یک‌سری آداب ظاهری که ساخته خود من‌ذهنی‌ست یاد گرفته‌اند و حیوانات بی‌گناه را قربانی می کنند و آزار می رسانند و به خیال خود کار معنوی انجام می دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۰۰ و ۲۹۰۱

گر بکاوی کوشش اهل مجاز

تو به تو گنده بود همچون پیاز

هر یکی از یکدگر بی‌مغزتر

صادقان را یک ز دیگر نغزتر

اگر درباره کارهای صورت‌گرایان تحقیق کنی، درمی‌یابی که مانند پیاز لایه‌به‌لایه بوی گند می‌دهد. صورت‌گرایان کسانی هستند که سایه را با حقیقت اشتباه گرفته‌اند.

هریک از آن منافقان پوچ‌تر از دیگری ست ولی انسان‌های راستین یکی از یکی نیکوترند.

نکته یازدهم:

مسجد ضرار ما می‌تواند بعضی از خرافه‌ها و خرافه‌پرستی‌های ما باشد که با آن‌ها هم هویت شده‌ایم.

از جمله خرافات می‌توان به زندگی خواستن از انسان‌های دیگر و یا درخواست دعا کردن از شخصی و مقدس شمردن مکان‌ها و زمان‌ها و یا متوسل شدن به دعا و جادو و فالگیری باشد.

ما نمی‌توانیم مرکز پر از درد و همانندگی خودمان را دست نخورده نگه داریم و با متوسل شدن به این و آن بخواهیم نجات پیدا کنیم و از درد آزاد شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۲۱۴

خُنک آن دَم که نشینیم در ایوان من و تو

به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

من و تو بی من و تو، جمع شویم از سر ذوق

خوش و فارغ ز خرافات پریشان من و تو

نکته دوازدهم:

مسجد ضرار ما می‌تواند تقلید از جمع و پیروی کورکورانه از دیگران باشد.



من ذهنی از جمع حسّ امنیت می‌گیرد و فکر می‌کند راهی را که بیشتر افراد می‌روند، درست است، درحالی‌که با نگاهی به تاریخ متوجه می‌شویم که در اکثر موارد جمع اشتباه می‌کند و پیروی از جمع چه نتایج هولناکی را به بار می‌آورد. با نگاهی به جنگ جهانی دوم، در می‌یابیم، پیروی کورکورانه میلیون‌ها نفر از یک شخص، جان هزاران انسان را گرفت، شهرهای بسیاری را ویران کرد و صدمات جبران‌ناپذیری را به کلّ جهان وارد کرد. ما به‌عنوان یک انسان باید فردیت و استقلال خودمان را حفظ کنیم و از عقل و خرد خود استفاده کنیم و بدون تأمل، تابع جمع نباشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۳ و ۵۶۴

مَر مَرَا تَقْلیدِشَان بَر بَاد دَاد

که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی‌حاصلان

خشم ابراهیم با بر آفلان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲ تا ۳۳۴۴

چشم داری تو، به چشم خود نگر

مَنگر از چشم سفیهی بی‌خبر

گوش داری تو به گوش خود شنو

گوش گولان را چرا باشی تو گرو

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن



هم برای عقل خود اندیشه کن

در کتاب مقدس می‌فرماید:

از در تنگ داخل شوید، زیرا فراخ است آن در و عریض است آن راه که به هلاکت منتهی می‌شود و داخل شوندگان به آن بسیارند.

اما تنگ است آن در و سخت است آن راه که به حیات منتهی می‌شود و یابندگان آن کم‌اند.

و مولانای عزیز می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳ و ۴۳۴

جَوِّقْ جَوِّقْ و، صف صف از حرص و شتاب

مُحْتَرِزْ زَآتَشْ، گریزان سوی آب

لاجرم ز آتش بر آوردند سر

اعْتَبَارِ اَلْاعْتَبَارِ اِیْ بَیْ خَیْرِ

جَوِّقْ جَوِّقْ: دسته دسته

مُحْتَرِزْ: دوری کننده، پرهیز کننده

مردم دنیا از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به آب دارند دسته دسته و گروه گروه از آتش به سوی آب می‌گریزند، اما بالاخره از آتش سر در می‌آورند.

پس ای بی‌خبر از آن‌ها عبرت بگیر.



آب، خوشی‌های زود گذر دنیایی ست که فانی ست و سرانجام به درد و عذاب منتهی می‌شود، و آتش درد هشیارانه برای انداختن همانیدگی‌هاست که سرانجام به آب حیات و زندگی و شادی منجر می‌شود.

نکته سیزدهم:

مسجد ضرار ما می‌تواند دوستان من‌ذهنی ما و یا نزدیکانمان باشند که حاضر نیستیم از آن‌ها دست برداریم و هم‌نشینی با آن‌ها به ما و کار معنوی ما ضرر می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۹۵

ز احمقان بگریز، چون عیسی گریخت

صحبت احمق بسی خون‌ها که ریخت

آندک آندک آب را دزدد هوا

دین چنین دزدد هم احمق از شما

احمقان، من‌های ذهنی هستند که هم‌نشینی با آن‌ها به ما ضرر می‌رساند و همان‌طور که هوا آهسته آهسته آب را می‌دزدد و به بخار تبدیل می‌کند، آدم احمق هم، کم‌کم عقل و دین را از ما می‌دزدد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳۹ تا ۶۴۱

خاک پاکان لیبی و، دیوارشان

بهتر از عام و، رز و گلزارشان

بنده یک مرد روشن‌دل شوی

به که بر فرق سر شاهان روی



از ملوک خاک جز بانگ دُهل

تو نخواهی یافت ای پیکِ سُبُل

اگر خاک پا و دیوار پاک‌دلان را ببوسی و بلیسی، بهتر است از همنشینی با من‌های ذهنی و باغ و گلستانشان.

اگر به یک روشن‌بین و عارف خدمت کنی، بهتر است از این که بر فرقِ سر شاهان دنیایی بنشینی.

زیرا در دنیا از شاهان دنیایی چیزی عاید تو نمی‌شود جز آوای دُهل و سروصدا و حشمت و جلال ظاهری به قول معروف

طبل تو خالی.

نکته چهاردهم:

مسجد ضرار ما می‌تواند استاد و راهنمایی باشد که برای سلوک انتخاب می‌کنیم. ما باید مراقب باشیم تا در دام استادان

تقلبی گرفتار نشویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶ تا ۲۱۸

هر طرف غولی همی خواند تو را

کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

رهنمایم، هم‌رهت باشم رفیق

من قلاووزم در این راه دقیق

نی قلاووزست و، نی ره داند او

یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

منظور از غول استادان دروغینی هستند که به ظاهر دم از ارشاد و خیرخواهی می‌زنند و در باطن فریبکار و گمراه کننده‌اند.



راهزنان دین و ایمان نیز مدعی ارشاد خلاق و دستگیری طالبان هستند، ولی درواقع آنان را به بیراهه و هلاکت می‌کشاند.

آن غول بیابانی و آن مدعی ارشاد خلاق، نه راهنماست و نه راه‌دان. ای یوسف‌صفت نزد آن آدمیان گرگ‌صفت کمتر برو، چرا که صفای باطنت را می‌درند.

عیسی مسیح می‌فرماید:

از پیامبران و استادان دروغین بر حذر باشید، آنان در لباس گوسفندان نزد شما می‌آیند، اما در باطن گرگان درنده‌اند. آن‌ها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.

و مولانای عزیز می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۳ تا ۱۴۲۵

ای بسا زراقِ گولِ بی‌وقوف

از ره مردان ندیده غیرِ صوف

ای بسا شوخان ز اندکِ احترام

از شهان ناموخته جز گفت و لاف

هر یکی در کف عصا که موسی‌ام

می‌دمد بر آبلهان که عیسی‌ام

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۲۹

صورتی بشنیده گشتی ترجمان

بی خبر از گفتِ خود، چون طوطیان

احتراف: صاحب حرفه شدن

ای بسا آدمیان گستاخی که جز لفاظی و یاوه‌گویی کم‌ترین هنری از شاهانِ حقیقت نیاموخته‌اند.

هر کدام از مُدعیان ریاکار عصایی به دست گرفته و می‌گویند: منم موسی! و می‌دَمند بر ابلهان و نابخردان و می‌گویند: منم عیسی!

منظور کسانی هستند که من‌ذهنی دارند و ادّعی استاد می‌کنند.

خیلی‌ها صورت کلامی را شنیده‌اند و همان را عیناً تکرار می‌کنند و از مغز و اصل آن کلام آگاهی ندارند، همان‌طور که طوطیان از مفهوم سخنانی که می‌گویند آگاهی ندارند.

و در آخر شکر و سپاس خداوند را به جا می‌آورم به خاطر وجود ارزشمند استاد شهبازی عزیز و برنامه پر برکت گنج حضور و مولانای عزیز که بهترین راهنمایان هستند و بهترین میوه‌ها را به بار آورده‌اند.

با سپاس فراوان

پروین از استان مرکزی





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com